

خسار نرم و کینه باشد اما حشمت را بر او از دست بکشد چون او از ملک و سرسینه او بی ترکی
بنود و باشد که نسبت غلبه نفسی نفسی نکند و از آنکه بیان بعضی امور ضروری بود عنان بلندتر
قلم را اندک مستتر می داشته اند و خوف اعلاست منظور نکشت **در** ادویه مفیده که در معده را
که سببش گردادن خلط بلغم بود در سس و عصها و ارکها و شرابها و او بکار برند و از این مقصود
بدینکه مرکبات نه سرد ازین زراوند کرد و هر با دوا چهار دانگ کوخته بنمید با یکوقیه پیچیده و اگر کم باشد
و سکنج از چهار دانگ تا یکدوم و تا یک شعله حبث آنرا اندر آب شهاب تم حل کنند و بدین
و اسقلین بچکان کرده نمایانند و با یکدین سرشته و بدیند و قنطاریون اندر آب حل کرده بپوشانند
و بدیند و آن آب با پیچیده با یکدین بدیند اگر علت تازه بود قنطاریون غلیظ و اگر کهن
باشد قنطاریون باریک و اگر در دوا باریک بگویند و با یکدین سرشته و عروق سازند و اگر
باشد و سکنجین بزرگی و سکنجین عسل و سکنجین عسل موافق است ماده غلیظ را بنبرد
و با سکنجین آرد و سکنجین را با یکدین کند و اگر که ماده اندر رکها و شرابها سرشته یا اندر تخم کشت
او باشد نخست یک با سکنجین یا با طبع یا با سکنجین باید زد و در دست حبث و دیگر تدبیر بکار
نبردن **در** سس و سس از بخار آب طب منگی کردند و آن انچه درین اعضا منگی
شوند و سکنجین این بخار منافذ هوا مستحق شوند و نفس منگی کند و علامت و علامت
که نفس عظیم بود و نفس منزه عظیم و متواتر باشد و تشنگی بسیار بود و از آب سرد و کهن
حاصل منفی و **علاج** یک با سکنجین زنده از دست حبث و در سکنجین گرمی دل کوشند و اگر با یکدین
شهاب اسفنج است با شراب بنیلوفر و بنفشه آینه و ماء السیر و شربت سبب و عدل و شربت خوار
و مفرحات سرد و هر چه در دوا مزاج گرم دل گفته همه مفید است و اطراف مالیدن و در آب گرم
بنهادن سودمند **در** سس و سس مزاج گرم مفرط استولی شود و بر سس و موجب رطوبت **علاج**
به تبدیل مبردات است و نه شربت با و طلاء و اگر **در** سس و سس مزاج سرد و سس و سس
عاجز آید و ایضا در حرارت غریزی که اصل است مرجمه قوی که با صفت بدیند و علامت
نفس لقا است و نفس انقباض و نرمی بنف نفس لقا که مس است به نفس مضاعف و در فصل تواند
از آنکه بپوشانند یا فیه و نفس انقباض بعضی مستند گفته آید **علاج** طبع صلبه بعمل آینه بخرج

و متعاضف هر آن گویند که حرکت انبساط یا حرکت انقباض بدو حرکت تمام شود همچون دم و کوفان اندر
میان کرکسین لهذا نفس البقا نیز خوانند و سبب بسیاری حاجت بودیم انکه انقدر هوای تازه
که بیک حرکت اندر آید بسنده نمایند و آنرا مددی باید دید اندر التها انقی باشد و چند آن
که بیک حاجت است بیکبار اندر نتواند کشید بدان فایده که اندر میان اس ایل میجوید تا چند آن
تازه که بدان حاجت است اندر نتواند کشید و این نوع بیشتر اندر امس مجر و سبب در تشنج و سبب
حاده گرفته و علامت بد باشد سبب دهم را **نفس المنخری** گویند و منخر تناری که در فم است و
نفس چنان باشد که کناره پره بینی را چسبانند و وی نشان ضعیف قوت کشند یا نشان تنگی که دم
در آن حبس باقی باشد که اندر گذر آفتاده باشد چهارم را **نفس حقیقی** گویند یعنی مدی و فرق میان
نفس کشنده و میان انقباض که بوی دمان او ناخوش باشد آنست که کشد که نفس در هر انقباض بدید
و نشان آن باشد که در سینه عفو نیست و آن را که بوی دمان ناخوش بود بوی نامنوس
و مانند دهم را **نفس العسر و الفیق** گویند و این چنان باشد که آلت های دم زدن اندر هوا اقرق
تواند کرد و بدان فایده که کند هوای تنگ است و آنرا که گذر نافرمانی است سبب تنگی دم زدن غیر
بکشد اندر التها و بیشتری چنان باشد که خلط غلیظ اندر گذر آفتاده باشد و هوای بد و در مانده
و گاه باشد که در وی سهل خورده شود یا حقه نیز بکشد و در او و اسهال نفیقه و اخلاط کشنده و سبب
عسر النفس بدید آید و همچنین گاه باشد که اندر ذات الجنب مضطرب شود و خون صند انکه سران
باید کرد بر آورده شود و اندر تن چسبند و بورد دم زدن دشوار گردد و **نوعی** دیگر نیست از انواع
نفس تا طبعی که آنرا **نفس الحی** گویند و وی چنان باشد که سر و المراج کرم و خشک محفوظ بدید
و در ان غشای که مسنطن سینه و پهلو است متقلص شود و بوی هم باز آید و سبب بالابر کشنده
بدانکه نفیض اعشقه و اعصاب نام بجای میاید باشد و مبداء این غشا از سوسو یا از غلات
این نوع است که خداوند علت را متبذلایم باشد و هم حرکتها بر وی دشوار شود و زبان از دمان
برون نتواند کرد و در چشم برون خاسته باشد و نتواند سر فید و اگر بسر فید بپوشد که در انقباض
اندر حلق او گیرد و ممکن شود که عقل سوزد و سخن بیشت نه گویند زیرا که غشای دماغی بای
سینه مشارکت دارد و تنفس صلب شد **علی** تدبیر مطوب افزا الکبار بر بند و این چنان باشد

بسیار اندر فضا سینه ریزد و علامت آن در خواب مستقیم اول ذکر یافته و علاج او مستقیم است
آنکه در بیماریهای جاوه بنتر و یکی بخیر آن بدیدارید و این را علاج این بدیدارید و خواسته زیرا که علاج این
مرض سینه بود **م** آنکه عارض شود و درم درش با در و بیکر احضار که مجاور و در مشاغل و است
جای جاز و جانی مستقیم و حجاب مستقیم احضار و بیکر و طبعی است که است که است
جای که است و در ضیق الصدر و این است و علامت این قسم است که نخستین معنوی از غش
مذکوره با نام سینه بر چشمه وی بر لبو بدیدارید و علامت و علاج او نامس که بد و طبعی و درم و درم
در حالیکه خولین مذکور است **م** آنکه مبه تقطع الحجاب و اکثر انتفصیل در فصل سوره غش
کفته ایدم در همین باب و این قسم را سوا می ترنجی که دیگر از اطباء ضبط کرده **م** و از **م**
معه ماله است و طوطی و در آن سبب رنج بدیدارید و علامت این است **م** و نفعیه مده کنند
می آید و مانند آن و از امتلا به بر نیز در حدیث مجید **م** آنکه غش می است و این
عرض است مرغی را و غشاق بتفصیل ذکر می افتد **م** هرگاه اندر فصل غشاق را بسیار است
و تابستان غشاق و تابستان غشاق می آید بوده باشد اندر زمستان بیماریهای غشاق بسیار افتد
و در حله هوای سرد در زبان دارد و ذکر می آید که در هوای گرم مقام بسیار کنند و ذکر ما را می باید
و بسیار باشد که علت رنج ذات الریه شود و بیماریها و غشاق بسیار باشد که به بیماریها
شود و جانی بود و مزاج سرد یا گرم که اندر حکم افتد با مستقیم انجامد و هر چه درم می رنج و درم
است بتفصیل در قسم اول کفته ایم آخر اصطلاح لغوی بعد باید بدست **م** و در **م**
کفته ایدم که آن نوعی صغیر است از رنج و صغیر النفس و صغیر النفس را مرضی بهیچ تر از این
نهادن و تار است به نشیند و سیاهی نالیند و کرون رکت ندارد و بالا سوسومندان نزد دم
زودن نتواند و پیش با ماده غلیظ است یا درم که در مجرای النفس افتد یا در استر خاک در عضله
سینه حادث شود و علامت و علاج آن **م** از فضل ربو توان یافت و همی من افتد **م**
و غشاق و ناما بالذکر لکن الفوائد **م** تنه ترا و ف تفاوت که در لفظ ربو و صغیر النفس و غشاق
رای الاطباء واقع است در امتدادی فضل ربو اشترای بر آن رفته اکنون در اینجا گفته اخلاف
و اصرح کرده ایم و سستی زاید بدانکه منافق نقطه است و باعتبار مال و عدل است اما غشاق

بیماریها

سینه شست بکند و بدین مایه ای دم زدن منبسط نتواند شد و لا بد از کاه **دوم** که در غلیظ در ریه است
انقباض قفسه ریه که عراضه است و است و سینه است به عروق خسته منقبض و بسازد و حصول بلغم از ریه است بیرون است که از ریه
ششیش نشکند از سینه و احسن و دم از ریه نازل شود و سینه را منقبض و بر ریه منقبض و در ریه منقبض و در ریه منقبض
که سینه خور کند و سرفه می آید و در آن رطوبت و بلغم می آید و نفس تنگی کند و بیمار مانند ریه
زبان بیرون می آید و در دهان حرکت کند که در سینه ریه منقبض و خورج زبانی که تنگی است
از سینه اولی بند برود و **کاه دوم** درین قسم بلغم غلیظ که بر بنیاید و بزودی تدارک کرده شود و در ریه
موقوف است این مایه را با آب محض شود یا با سنفی و طبعی مبتلا کرد و **دوم** بهر لطیف خلط
جزای بلغم خلط دهند چون نرنگ و قاصد و سکنجین و عسل و لوبقهای گرم و سرد دهند باید که
المنشیخین بنابرند که او پیش از این مایه را غلیظ و عسل و سکنجین و لوبقهای گرم و سرد دهند باید که
است فانی معیار و پس مابقی غلیظ تر نماید و در زیر آمدن بقیه غلیظان میکند **صفحه** لوبقهای گرم
بکشد از آنجمله و تخم بانه و اریس و زونا و عسل و در آن بقیه غلیظان باز آید و در ریه
عسل آمیزند و دیگر گوشت نهند تا بتمام آید پس بهر غرض بریان کرده و از یک در غرض بریان
ساخته و در آن آمیزند و بلغم و مطبوخ از این و سنفی و عسل و سکنجین و لوبقهای گرم و سرد
بقیه شیرین کرده سودمند است و نبات معتدل و تاکه یاد و میوه مفود که بر آید دست از مرکب کاه
و لوبق و بیان مفودات در آخر این معجب کرده آید و بعد از لطیف و لوبق مایه سنفی
از لوبق و کاه بهر قی غسل در طبع تراب منجمه بنوشند و قی بخورن این معین در امر سینه سود
مند است خصوصاً اگر در آب ترب بدان آمیزند و طبع ترب و سکنجین و تخم شنبکین
آمنیزه نوشیدن تا قی آید مفید است و بر اسهال مله و غیره و غفار بقون بکار آید و جوهر
سودخته در زمان دارند و گفته اند که سکنجین و نبات اگر حشمت نمایند و موازنه و در دم طبع
سرفه آمیزه بهر دفعه تمام بخشد و از اعتدال گوشت یمنه و حوزه منع و دیگر طبعی است
کند و باه و خوراکش و خوراک و باید که در طعام حلیجان و دار حنی و الکاه آمیزند و در
روز سه بلغم خوراید چون شیر و ماهی و فواکه و مانند آن بهر چند **صفحه** حب غار بقون سه روز
رب السوسن بکشد و ترب نیم درم ایاده و فیقرا ششم حظل اندر دوت از هر یک دو درم کوخته بخورد

و بوی او در عطرها کرم زمانی ممتد شمیدن کجایم بر آن و بدو پخته منبت که ازین رسایب مزاج
کرم ساه و متولد شود بیدان خاصه در دماغ و آلتها و موزون **و فرق** میان سواد مزاج کرم و منبت
که در کشتن باشد و آنچه در سوره بود آلت که خداوند کشتن کرم از هوا و راحت بیشتر باینست باینست
بجای صاف بعد کرم که بر عکس این باشد و بی سرفه بود **علاج** هر گشتن حرارت مزاج بر چه بود و چون طایف
رسیدن و اسلج و منقبضه مری و مانند آن بخورند و لوق بناسه بلبسند و صندل و کافور و ترکش کبر و
با آب کشیده تر و آب کاه و کلاب آینه بر سینه طاسازند و قیر و طی اخضر با لند **صفه** لوقی که در بیجا
آید بکشد عتاب و سبب آن و تخم خشمی بکشد نند تا به نیمه آید کس صاف نموده بقدر سینه بکشد
و بقوام آورد و منقبضه خیار دراز و مغز با و ام شیرین و منقبضه و کنیز با یکدست خفته در و یکدست **صفه**
قیر و طی بکشد موم سنگید در روغن بنفشه یا مانند آن بکشد و آب کاه و یکدست یا و قیر بقول
مناسب بر چه بهر کف مال کنند و مصلحه با معمارات است با لوق و طی الاخضر **قسم** دوم کثوف
صفراوی اندر زیر جاحل شود و آبر متلی سازند و از آن اعداد تند و لذع میکنند در و طبیعت
جهت دفع و منقبضه آرد و علامت وی آلت که نفس عظیم و کرم بود و در روی سحر بدید آید و در
از او اسباب آن کاهی و بدو در اکثر این قسم هم بی نفث می باشد چه رفته ماده لیکن کاه
باشد که قوام صفرا معتدل بود یا سرفه قوی باشد و جزئی باشد که سرفه سیر و آن **علاج** کرم
زخم و بطبوعات و نقوعات مناسبه طبع را فرو آورند و بهر تعدیل و سبب بر چه در سنج
شد لکار بر بند و اگر در جل کرمی باشد در کشتن مزاج بکشد تا طوی که بکشد و سبب رسد **علاج**
بدر رفته باشد **قسم** سوم اکثر چیزی رقیق کرم سبسته فرو آید از سر و در عقبه لذع و حرقه و عذبه
کند کس با بغور سرفه افتد و شیش آلت که در دماغ حرارت افتد و لب ضعیف و منقبضه غذا خورد
نمواند نمود و آن غذا بروی کرمانی کند و افزون کشته بر سبیل تر له سببی شش منقبضه شود
و حال اکثر از صرا ری و دماغ از کیفیت حاده لذاع کس کوه باشد و علامت آلت که سرفه
عشت لازم بود و بی نفث باشد و منقبضه است و عفت ضایع سرفه اشند و کرمی دماغ و اثر
نزله کاهی و بدو این سرفه رویت اگر سرفه وی تدارک کنند و منقبضه شود اعداد مسل نماید
فایده عدم تنقبضه رفته ماده است زیرا که قوام در حلا سینه و ریه ریزد معتدل بنود

منقبضه